

در آهن دلی رشك خارا همه  
چو تیغ اجل بی مدارا همه  
در پیش آن سپاه پیل صفت مار زخم مور شمار صف کارزار بیاراستند .  
امرا از سرعتی که در حرکت می نمودند باز ایستادند و به تعبیه سپاه پرداختند.  
دیو سلطان در قلب آرام گرفت . چوهه سلطان در میمنه اقامت نمود . ذوالقدر  
اوغلی عجم خان در طرح قرار گرفت .

بار اول تاج الدین بیک که در جلادت و مردانگی یگانه روزگار بود  
کالبرق الخاطف و الريح العاصف بر قلب لشکر اسب انداخته و صف سپاه را شکافته  
در میان کتلها که عقب قشون بود رسید و از قفای او کپک سلطان و منتشاسلطان  
و قازوق سلطان و بدر بیک و سایر استاجلویان حمله کردند و شعله سنان پر دلان  
خرمن حیات جوانان بسوخت و از باد حمله پهلوانان آتش کینه بر افروخت

### نظم

سنان تیز کرد آتش رستخیز در عالم فکند آتش از خوی تیز  
شمشیر از تیز زبانی دشمن بدخورا خاموش می ساخت و کمان از کمال نخوت  
و کبر پشت بر جانب مخالف کرده عدد را بر خاک هدلت می انداخت . در آن روز  
دلاوران استاجلو جنگی کردند که داستان رستم و اسفندیار را جهانیان فراموش  
کردند . دیوسلطان و چوهه سلطان نیز

### نظم

به نوک سنان و به تیر خدنگ ربودند از روی خورشید زنگ  
در اثنای ستیز و آویز ، ذوالقدر اوغلی عجم خان از پهلوی استاجلویان در  
آمده و تیغ بی دریغ بر ایشان نهاده آرزویی که سالها ذخیره خاطر داشت هیچ از  
آن در دل باقی نگذاشت . کپک سلطان و تاج الدین بیک و درویش بیک با فوجی  
از دلاوران به قتل آمدند و منتشاسلطان و قازوق سلطان صف سپاه را شکافته به در-

رفتند و به مشقت بسیار به کیلان رسیدند. امرای نامدار با غنائم بی شمار متوجه درگاه اعلی شدند و درزنجاند رود به اردو ملحق شدند .

### «عبار به نمودن عبیدخان [ ازبک ] با اخی سلطان و دهری سلطان

و کشته شدن ایشان

در این سال ، عبیدخان با لشکر بیلتن و بهادران صف شکن علم عزیمت به جانب استرآباد بر افراخت . بعد از وصول آن مردود بدان حدود ، قراولان زینلخان که سردار ایشان قیاپاییک [ قاجار<sup>۲</sup> ] بود قدم جلادت پیش نهاده جنگ های مردانه کرد و بعضی از غازیان دست ناتوانی در نطاق الفرار مما لایطاق زدند . اما سردار آن سپاه جرار قیاپاییک قاجار ، چون بیردمان جگر گاه ازبکان می درید و به هر طرف که حمله می کرد مخالفان را چون صید وحشی می راند .

#### نظم

همی آشیان کرده زنبور مرگ	ز تیرش تو گفتی که در مغز ترک
کهی دل درید و کهی سینه سوخت	به تیغ سنان هر کجا کینه توخت
هم اندر هوا کر کسان را کباب	همی کرد شمشیرش اندر شتاب

جوشان و خردشان ، قرب چهار فرسنگ ، جنگ می کرد . آخر منهزم باز گردید .

زینل خان کوچ متعلقان را برداشته متوجه ولایت ری شد . عبیدخان ولایت استرآباد را به ولد خود عبدالعزیز سلطان رجوع نموده به جانب بلخ معاودت نمود . زینل خان و اخی سلطان و پیر قلی سلطان را که شاه دین پناه به کومک مردم خراسان فرستاده بود ، ملحق ساخته به طرف استرآباد مراجعت نمود . عبدالعزیز -

سلطان از ایشان گریخته و کریبان و نالان پیش پدر آمد و شرح واقعه را باز-  
گفت . عبید خان [ را از استماع این خبر دود حیرت به سر آمده آتش غیرت در  
درون او زبانه زدن گرفت . روانه بسطام گردید<sup>۱</sup> ] منغلای [ آن<sup>۲</sup> ] سپاه آن بلده  
را غارت نموده و اما داروغه آن دیار ازبکی را به قتل آورده سرش را به استرآباد  
برد . [ چون اخئی سلطان خیر ازبکان را در بسطام شنید سلاح ]<sup>۳</sup> بر خود راست  
کرده متوجه آن دیار شد ، در آن طرف بسطام [ سیاهی مشاهده نمودند<sup>۴</sup> ] .  
[ مشخص شد که عبید سلطان است<sup>۵</sup> ] . دمری سلطان گفت صلاح در آن است که  
به شهر رویم و کس به شاه دین پناه فرستاده اعلام نمائیم . اخئی سلطان بر زبان آورده  
گفت :

### بیت

نبیند زمن دشمن بد گمان      بجز روی شمشیر و پشت کمان  
عبید خان به تعبیه سپاه پرداخت . مقرر شد که قنبر علی ، باجمعی از سالکان  
طریق پردلی ، در جوانغار قرار گیرد و زینش بهادر با جمعی از مردمان با  
تهور ، از برانغار روی به معرکه کارزار آورد . عبید خان در قول توقف نمود . از  
این جانب اخئی سلطان در قلب قرار گرفت و دمری سلطان در میمنه بازداشت .  
ضبط میسر را به شاه علی بیک رجوع نمود و غازیان در غایت دهشت و اضطراب  
دست استعمال به آلات کارزار برده . واقع جای حسرت بود که غازیان دو هزار و

۱ - م : [ بیمزه ]

۲ - س ندارد

۳ - م : خیر به عبید ( ظ . خیر عبید ) رسانید . اخئی سلطان به اتفاق امر سلاح

۴ - س : سیاهی مشاهده دیده ام را گشت

۵ - م ندارد

۶ - م : شاه علی سلطان

پانصد سوار بودند و از بکیه از بیست هزار متجاوز بودند و صدای نفیر و صورن در خم نیلگون کردند افتاد. دلاوران حمله کردند. ازبکان به اقدام مدافعت پیش رفته به باد حمله آتش قتال را مشتعل گردانیده دلاوران به ازبکان حمله کردند. چشمه نوربخش آفتاب از غبار معرکه تیره شد. چشمه‌های کواکب ثواب از گرد سپاه سیاه و خیره گشت.

### نظم

زمین شد چنان کرد و هر سو شتافت

که در زیر و بالا سپهرش نیافت

و دمری سلطان به زخم سنان دشمنان خیره سر را از جای کنده بر قلب رسانید. جمعی کثیر از ازبکان از قلب بیرون آمده حمله کردند و دمری سلطان را از پیش برداشته از پس قول در آمده شبیه کردند. اخی سلطان خود را بر قلب عبید خان زده دست به استعمال تیغ و شمشیر بردند و به زخم یکی از ازبکان از اسب افتاد. عبید خان را استیلا میسر شد. و دمری سلطان نیز بعد از ظاهر ساختن جلادت و پهلوانی به جهان جاودانی شتافت. اخی سلطان را زنده نزد عبید خان آوردند. دشنام چند عبید را داد و به حکم او کشته گردید.

زینل خان چون این خبر را شنید استرآباد را گذشته به فیروز کوه رفت و عبید خان حکومت استرآباد را به زینش بهادر داده خود متوجه هرات گردید و در غوریان قشلاق نمود.

## گفتار در قضایائی که در بلاد روم واقع شده

و محاربه نمودن سلطان سلیمان با کفار فرنگی

در این سال، سلطان سلیمان پادشاه روم لشکر آن مرز و بوم را جمع آورده روانه دیارانگروس<sup>۱</sup> گردید. رومیان فوج فوج روانه شدند. چون به کنار آب تونه رسیدند، خواندگار حکم کرد که بر سر آب پل بندند. اطاعت گزاران<sup>۲</sup>، در زمان، دست مهارت بر کشادند و جسر معتبر بستند و رومیان عبور نمودند. آفرندیش قرال<sup>۳</sup> و اردلبان در کنار آب تونه، در موضع مهاج، سپاه خود را جمع آورده بودند. همه توپها و عرابه ها در پیش داشته جای خود را محکم گردانیده به محاربه و مقاتله آماده گشته. چون خواندگار، با سپاه بسیار اکثر خونخوار، صفها آراسته به نزدیک رسیدند، جنود کفار سوار شده روی به کارزار آوردند. تفنگچیان در پیش سپاه آن روسیاه ایستاده آماده جدال و قتال بودند. از این جانب، خواندگار پیر تو التفات بر ترتیب سپاه انداخت و بر حسب اشاره، ابراهیم پاشا وزیر اعظم بر میمنه قرار گرفت و در میسره قاسم پاشا و فرهاد پاشا و علی پاشا ایستادند و در کان زمین از بار سلاح و مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از زخم نعال مراکب در جنبش آمد. خاک به طارم افلاک رسید. به روی هوا از تکائف غبار ابری تیره پیکر بلکه زمین دیگر پیدا شد.

۱ - س : انگروس

۲ - نسخ : اطاعت گزاران

۳ - م : فرندیش قرال

۴ - س : نحو انگار

## نظم

هوا از کرد رهواران به تنگی چون دل عاشق

زمین از زخم خونخواران به سرخی چون رخ جانان

آفرندیش، با جیش خویش، بر جوانغار لشکر روم حمله نموده ایشان را از جای کنده به قلب خواند کار رسانید. اردل بان به ضرب تیغ آبدار و سنان آتشبار ابراهیم پاشارا شکسته اورا نیز بر قلب خواند کار رسانید. ینگیچریان و توپچیان به یک بار توپ و تفنگ بر جیش فرنگ ریختند

## بیت

پی ماتم کشتگان مهر و ماه      ز دود تفک در لباس سیاه

تیر دیده دوز حلقه زره را در عیبه جوشن می دوخت و تفنگ مرکک آهنگ صاعقه کردار به آتش زخم جگر مردان کارزار و دلیران نامدار می سوخت و ضربزنگ ینگیچریان میدان جنگ مرغ روح را از قفس قالب از فضای عالم ارواح پرواز می داد. سلطان سلیمان خنجر آبدار از نیام آخته با لشکر قلب بر مخالفان حمله نمود.

## نظم

سلیمانیش بین چو خنجر کشید      فرو رفته خورشید را بر کشید  
دلاوران فرنگ و هژبران میدان جنگ ثبات قدم نموده دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و حمله نمودند. شمشیر آبدار از تارک مغفر تا دامن زره به سان قبای گل خفتان لاله چاک می زد و از خون به چهره نیلوفری رنگ طبرخون می داد و فرش زمین را از آب بقم رنگین می کرد.

## نظم

ز شمشیر چاک افکن تابناک      بر آمد زهر جانبی چاک چاک

به کوشش دلیران شمشیر گیر  
 به سرعت دوان پیش شمشیر و تیر  
 بعد از قتال و جدال بسیار، لشکر کفر و ضلال، از صف جنگ و جدال، پشت  
 به هزیمت دادند و از یاس و هراس جنود روم روی از میدان ستیز به بیابان  
 گریز نهادند و از غایت سرعت و کمال عجله رکاب از عنان و نشیب از فراز  
 شناختند.

### نظم

شکسته سلاح و گسسته کمر  
 نه پروای دست و نه پروای سر  
 در آن اثنا، فرهاد پاشا، با لشکر آنادولی، تعاقب کرده شمشیر بر ایشان  
 نهاد. و دمار از ایشان بر آورد. در این اثنا < ۱ > که < ۱ > سلاطین کفار  
 است به مدد رسید. کبران تصور نمودند که از سپاه روم است که عقب ایشان را  
 گرفته. بیکبار از هم فرو ریختند. جنود روم ایشان را تعاقب کرده جمع کثیری  
 از کفار را به قتل آوردند.

### نظم

گریزان از میدان کین خیلها  
 زخون رفته دنبالشان سیلها  
 فتاده مه<sup>۲</sup> سر علم کردناک  
 چو خورشید جا کرده در زیر خاک  
 و غنایم بسیار به دست رومیان افتاده روانه شهر بودین که پایتخت ولایت  
 انکروس بود شدند. فرزندان آفرندیش<sup>۳</sup> با پیشکش فراوان به نزد خواندگار آمد.  
 و شهر و قلعه را تسلیم نمود. خواندگار حکومت آن دیار را به او ارزانی داشته  
 به اسلامبول معاودت نمود.

۱ - در همه نسخ سفید مانده است

۲ - س : به

۳ - م : فرزندان آفرین دین

## وقایع متنوعه

در این سال، در بیلاق کزل دره، در روز پنجشنبه پنجم شوال، به انگیز چوّه سلطان، دیو سلطان روملو کشته شد و قوشون او را به یکی از ملازمان او که سلیمان بیک [روملو] نام داشت دادند. چوّه سلطان و کیل شد<sup>۱</sup> اندرین سال قشلاق در قزوین واقع شد.

[ گفتار در قضایابی که در سنه اربع و ثلاثین و تسعمایه واقع شده و محاصره عبید سام میرزا و حسین خان را در هرات ]<sup>۲</sup>

چون عبیدخان در الکای غوریان قشلاق نمود، حسین خان شاملو برج و باره هرات را تعمیر نموده دروازه هارا به مردمان معتبر سپرد [و گذر ها و کوچه ها را تعمیر نمود]<sup>۳</sup>. عبیدخان در اوایل بهار، در استوای لیل و نهار، در قریه شادمانه که قریب شهر بندهرات واقع است، شامیانه بارگاه بر افراخت و دو سه نوبت عساکر از بک جنگک انداختند. اما، بنا بر استحکام شهر و شجاعت شامیان بهرام قهر کاری از پیش بردند. حسین خان، باجماعت شامیان، [مانند شیر ژبان و بیردمان]<sup>۴</sup>، به میدان مردی تاخته غایت شجاعت به جا می آوردند و در مصادمات رو از صدمه شیر بر نمی تافتند و به نوک تیر و سنان موی می شکافتند. عبیدخان معلوم کرد که گرفتن شهر هرات به جنگ میسر نیست. از بکان ظالم را به راهها و

۱ - م ندارد.

۲ - م: چوّه بی مانع غیر و کیل مطلق شد.

۳ - س: [گفتار در محاصره نمودن عبیدخان دارالسلطنه هرات را]

۴ - م: و برجها را نیز مضبوط ساخت.



گذرها بازداشت که از جنس خوردنی چیزی به درون شهر نبرند و آب را از محصوران شهر و مجبوسان بی مهر گرفته انهار عافیت آن دیار را به خاک و خاشاک ظلم انباشت .

منقول است که شخصی، در لباس گدایی، اندک نمکی به درون شهر می برد و به همان لباس از شهر بیرون می آمد. یکی از خبیثان به عبید رسانید که مردی نمک به درون شهر می برد. خان فرمود که او را بر سر بازار آورده به اقبیح وجهی به قتل آوردند.

چون عبید خان چهارماه در حوالی هرات بالشکر و سپاه نشست، هر کورت آن گروه بی غیرت جنگ پیش می بردند، بسیاری از ایشان آزرده و مرده و خاسر و خائب، مقرون به انواع نوائب<sup>۱</sup> مراجعت می نمودند. در این اثنا، یاری بیک<sup>۲</sup> ولد جان وفا میرزا<sup>۳</sup> که امیر الامراء بود از بلده بخارا آمده بود. به عبیدخان اعراض و اعتراض بسیار کرد که<sup>۴</sup> [از ؟ < نشستن و جنگ کردن در کوچه بند] <sup>۳</sup>فتح میسر نمی شود.

لایق آن که در این دو روز به اتفاق سپاه عالمسوز در اطراف وجوانب جنگ اندازیم و مقصود را به چنگ آوریم. بعد از آن با سرداران ازبکیه، به این داعیه، برای تماشای کوچه بند<sup>۴</sup> [با ابلهی چند] <sup>۴</sup>سوار شده [بعد از تماشای بسیار و آرزوی<sup>۵</sup> بی شمار از راه کوچه ها<sup>۶</sup>] عبورش به کوچه بندی که در محاذی

۱ - س : معایب

۲ - س ندارد .

۳ - م : در کوچه بند نشستن و جنگ نکردن

۴ - س : بابا الهی

۵ - س : آرز

۶ - م [تماشای حصار می کرد ناگاه]

برج خاکستر بود افتاد و ملازمان خود را گذاشته از پی تماشا در رفتار آمد . در آن حین ، توپچی از حامیان آن سرزمین تفنگی به جانبش انداخت . بروی خورده خدمتش از مر کب عزت به خاک مذلت افتاد . تفنگچی فی الفور سرش از تن جدا کرده اسب و بر اقا و نزد حسین خان آورد . از کیسه‌وی مهربی بیرون آوردند و بر کاغذ زدند و در آن جا منقوش بود : العبد یاری بن جان وفا میرزا . در آن حین ، یکی از ملازمان وی از پی تحقیق او به شهر در آمده احوال او را معلوم کرده معاودت نمود . در آن روز ، که قتل این مفسد واقع شد ، از ولایت دامغان ، از نزد زینش بهادر ، شخصی آمد و خبر قتل زینل خان آورد و از وصول این خبر نشاط بسیار بر عبید خان عارض شد که محرمان قدیمش گفتند که ما او را هرگز این چنین شکفته و خوشحال ندیدیم و در آخر همان روز که یاری کشته شد آن نشاط به غم مبدل گردید .

چون ایام محاصره هرات امتداد یافت و مرض جوع شیوع یافته قافله عیش به دیار عدم شتافت ، حسین خان و ارباب و کلاتران چاره کار در آن دیدند که اواسط الناس و آنانی که به تشیع شهرت ندارند [ با عیال و فرزندان و عاری از جهات و غلات از شهر بیرون کرده آذوق ایشان را ضمیمه ذخیره سازند ]<sup>۱</sup> و از جهت آن کار ، غازیان درشت تعیین کردند و مجموع ایشان را اخراج کردند . حاصل آن که درون هرات به نوعی از مردم خالی شد که در بازار از [ رعایا و غیر هم ]<sup>۲</sup> کسی به نظر در نمی آمد و یک من نمک به سنگ هرات [ که نیم من و یک سیر تبریز باشد ]<sup>۳</sup> به مبلغ سیصد دینار تبریزی شده بود و نبود و ارباب فراغت و تنعم ، که

۱ - م : نشاط فراوان به غم بسیار

۲ - م : با اهل و عیال بیرون روند و غله و ذخیره که داشته باشند به آنها دهند که در

شهر می مانند و غازیان در شب تمام آنها را بیرون کردند .

۳ - س : از رعایا و شهر

۴ - س ندارد

جوهر الماس را از غایت نزاکت مزاج به دست نگرفتندی، پارچه نمک را در بن دستارها پنهان کرده در وقت خوردن طعام، آن را از دستار بیرون آورده اندکی از آن بر روی [زبان می رسانند] و چون از طعام خوردن فارغ می شدند، آن را باز پنهان می کردند.

## شعر

زشوری نشان چشم دوران نداشت      نمک جز لب لعل خوبان نداشت  
چون مدت هفت ماه ایام محاصره پر مخاطره امتداد یافت، خبر توجه رایات شاهی در اردوی آن سالک طریق تباهی شایع شد و مقارن این حال خبر رسید که زینش بهادر، که از قبل عبیدخان در دامغان حاکم بود، با مقدمه جیش شاهی محاربه کرده به قتل آمده و عبیدخان از ظاهر هرات کوچ کرده راه فرار پیش گرفت و توجه شاه دین پناه و قتل زینش رقم زده کلك بیان خواهد شد.  
ان شاء الله تعالی

## گفتار اندر محاربه نوردن زینش از بک با زینل خان

## و جگر که سلطان

اندر این سال، زینش بهادر از دامغان با جمعی از ازبکان به فیروزکوه آمد. در آن اوان، زینل خان و جگر که سلطان و مصطفی سلطان و جمعی از مردم بی سامان به اسم شکار سوار شده بودند و می گردیدند که ناگاه زینش به ایشان رسید.

## نظم

که نا که کردی از صحرای آمد  
 که روی آمدند از کرد بیرون  
 ز صعلوکان مردم روی سید  
 صراحی و از خونی و حرامی  
 چو مطرب کیسه پردازان رهن  
 تو گفتی سطح خاک از جابر آمد  
 چو آتش از میان کلخن تون  
 همه درنده و خونخوار چون دد  
 چومی که گیر و مردافکن زخامی<sup>۱</sup>  
 چو چنگ از زخمشان نالیده هر تن  
 در آن موضع میان آن دو گروه منازعه و محاربه عظیم واقع شد. یکی از  
 غازیان مظفروش خود را به زینش رسانیده به ضرب سنان او را از اسب انداخت.  
 خواست که سر او را از بارتن سبک سازد. از غایت حقارت که جثه آن مردود را  
 بود دست از قتل آن سرگشته کشیده<sup>۲</sup> داشت. در آن حال زینش بر مر کب سرکش  
 سوار شده و از بکان پر شور و شر نزد آن بد اختر جمع گردیدند. بیکبار حمله  
 نمودند و غازیان، از روی اضطراب، قدم دروادی فرار نهادند. زینل خان و جگر که  
 سلطان و مصطفی سلطان به قتل آمدند. زینش حرامی سر غازیان گرامی را به نزد  
 عبید خان فرستاد و خود متوجه دامغان شد.

## گفتار در گشته شدن ابراهیم خان و دستواری شدن ذوالفقار تر کمان

## بر بغداد

اندر این سال، [ذوالفقار ولد نخود بیك ولد کلابی بیك موصلو تر کمان  
 که از جانب خاقان اسکندر شان حاکم کلهر بود]<sup>۳</sup>، از محض جنون و جهالت

۱ - س : جامی

۲ - س : سر کشیده داشت

۳ - س : ذوالفقار بن نخود سلطان که حاکم کلهر بود.

با جمع مردمان بی دولت، بر سر عمش ابراهیم خان موصولو که والی بغداد بود [رفت. اتفاقاً ابراهیم خان در بیلاق ماهی دشت بود] <sup>۱</sup>. هر چند ملازمان معروض خان گردانیدند که ذوالفقار با سپاه جرار به ایلغار می آید، قبول نکرد <sup>۲</sup>. با پنج [شش] <sup>۳</sup> نفر از ملازمان در دیوانخانه نشسته بود که در آن اثناء، ذوالفقار نابکار با دو بیست نفر از اشرار [که هر کدام در جایی به سر او جمع شده بودند] <sup>۴</sup> به اردوی خان رسید. بیکبار اسب انداخت. ابراهیم خان از بیم جان خود را به حرم انداخت. ذوالفقار پیاده گشته طناب خیمه را به شمشیر برید. خیمه بر سر ابراهیم خان فرود آمده ذوالفقار به ضرب تیغ آبدار، ابراهیم خان را، با پنج شش نفر از ملازمان، پاره پاره گردانید و [اکثر نوکران خان تابع ذوالفقار شدند] <sup>۵</sup>: در آن اوان، سید بیک ولد سید [نجد کمونه] <sup>۶</sup> با چهارصد سوار رسید، از روی اضطرار با سپاه ذوالفقار پیوست و منظور نظر آن بد اختر گردید و ذوالفقار جمعی از ملازمان [خود را فرمود تا ابرو و محاسن تراشیدند و] <sup>۷</sup> از آنجا به در بغداد آمد. بعد از محاصره، بر آنجا مستولی شد و جمیع اقوام خود را بکشت و والی تمام عرب عراق کشت.

۱ - م: [در بیلاق ماهی دشت آمد]

۲ - م: و کلا و وزرای ابراهیم خان عرض کردند که ذوالفقار قصد تو دارد.

۳ - س ندارد - م: با ده دوازده کس

۴ - س ندارد

۵ - م: [و اکثر ایشان از اعیان بودند و بیشتر از ملازمان خان با ذوالفقار زبان یکی

داشتند]

۶ - س: [مکونه]

۷ - م: و مغان خود را ریش تراشیده

## [ نظم ]

ز بغداد آمد فرستاده ای      خرد پیشه ای مرد آزاده ای  
 که دوران طریق ستم ساز کرد      در فتنه بر نیک و بد باز کرد  
 فلک گردش دیگر از سر گرفت      جهان رسم و آیین دیگر گرفت  
 کمر بسته در داوری ذوالفقار      کشاده در فتنه و کار زار  
 دماغش پریشان ز فکر محال      ندارد بجز سروری در خیال<sup>۱</sup>

## گفتار در قضایایی که در سنهٔ خمس و ثلاثین و تسعمایه واقع شده

محاربه نمودن شاه دین پناه با خانان ازبک در موضع جام

در آن اوان که شاه دین پناه در بیلاق خرقان بود [ هر روز صورت فرح و سرور روی می نمود و ]<sup>۱</sup> همواره قاصدان از طرف خراسان می رسیدند و به عرض می رسانیدند که عبید خان رایت مخالفت بر افراخته و دیگر بار در آن دیار آتش فتنه و فساد اشتعال دارد و رسوم بد و قوانین محدث در میان آورده و طریق متابعت نفس بد کیش پیش گرفته و به مقتضای عادت ذمیم و خلق لئیم چون سنک و سندان، قساوت دل و صلابت پیشانی پیشه ساخته و نقاب وفا و پردهٔ حیا بر انداخته و راه جور و بیداد که پیوسته بسته بود کشاده و عافیت در آن دیار چون عنقا معدوم گشته و رفاهیت چون گوگرد احمر [ و رواج اهل هنر ]<sup>۲</sup> ناپدید گشته خلق بسیار [ خانه و ]<sup>۳</sup> اهل و عیال را گذاشته فرار نموده اند و جمعی کثیر

۱ - اشعار در نسخهٔ م نیست

۲ - عبارت کاملاً زائد و نامتناسب به نظر می رسد.

۳ - م ندارد

۴ - س ندارد

به زخم شکنجه هلاک شده اند .

### نظم

بیفشرد در ناخن غنچه خون  
تهی دست چون سرودر تخته بند  
مدارس چواهل کرم مندرس  
مکارم سیه رو چو دست قضا  
که بود از شکنجه تنش درعنا  
درم دار چون سکه خورده قفا  
چون شرح این احوال بهسمع<sup>۱</sup> همایون رسید ، آتش حمیت پادشاهانه زبانه کشیده رأی اعلیٰ چنان اقتضا فرمود که لشکر منصور به خراسان عبور نمایند و بدستان شراب غرور را گوشمالی بهسزا فرمایند. فرمان همایون شرف نفاذ یافت که تواچیان بر اقصای ممالک و نهایت ولایات کسان دوانیده جار رسانند که عا کر کردن مآثر در اردو حاضر شوند .

### نظم

دواندند هر سوی پرنده رخس  
جو فرمان بد فرمان پذیران رسید  
ز هر سو یکی دجله موج ریز  
بدان سان که تیر از کمانهای نخس  
خروش روارو به کیوان رسید  
روان شد سوی آن محیط ستیز  
جنود کران و سپاه بی کران چون حوادث گردون بی نهایت و چون ذرات آفتاب بیرون از حد و غایت در ظل رایات نصرت آیات جمع آمدند . پادشاه ربع مسکون ، به دستور جمشید و آیین فریدون ، از قزوین به جانب خراسان نهضت فرمود و در اوایل رمضان ، اقبال و دولت همعنان ، در چمن مخور ، نزول اجلال نمود .

در وقتی که هلال عیدانگشت نمای لب بستگان گشت ، آن حضرت درسارو قمیش رسید و در آن مقام فرح<sup>۲</sup> انجام به آداب عید صیام اقدام نمود و دو سه روز به

۱ - س : مسمع

۲ - س : فرخ

لوازم جشن و سرور و عیش و حضور پیرداخت .

چون ظاهر سلطان میدانی مضرب خیام سرادقات فلک فرسای [ و مرکز  
 ایات ظفر نگار گردون سای ]<sup>۱</sup> گشت، خبر آمد که زینش خان با جمعی بهادران  
 سرکش که سر آمد [ میدان جلادت و برگزیده روز مبارزت ]<sup>۲</sup> عبیدخان انداختبار  
 به حصانت و متانت قلعه دامغان کرده از سرغرور تمکن نشسته اند و خیالات باطل و  
 تصورات بی حاصل به خود راه داده اند. امر عالی صادر شد که چو هه سلطان و الهه سلطان  
 و محمد خان [ ذوالقدر ]<sup>۳</sup> اوغلی ، با جمعی از سالکان طریق پردلی ، به طرف دامغان ایلغار  
 نمایند و زینش را اسیر دام بلا گردانند. ایشان بر حسب اشارت [ بادلاوران کاردان ]<sup>۴</sup>  
 بایقین صادق و اعتماد و اتق خطاب این امر خطیر را از جان لبیک گفته متوجه شدند .  
 موکب همایون ، در عقب ایشان ، با دلاورانی که غبار معرکه را توتیای چشم دولت  
 دانند و آب حیات را از ظلمات رزم جویند و طره مشکین رماح را بر زلف عنبرین  
 خوبان ترجیح کنند و به زخم سنان آبدار و بلارک خونخوار صاعقه بار دمار از  
 جان مخالفان خاکسار بر آورند و چون کوه سرسبزی گل از تیرباران کمان دانند  
 و چون فولاد سرخ رویی از آتش جدال جویند .

### شعر

یکایک چون تبر فولاد مهره

به خونریزی همه چون تیغ شهره

همه چون گرز دشمن کوب و سرور

همه چون نیزه زخم انداز و صفدر

۱ - س ندارد

۲ - م : [ مبارزان ]

۳ - س : ذوالفقار اوغلی

۴ - ن ندارد .



به بازو وقت کوشش چون کمان سخت  
 به گاه رزم چون کوپال يك لخت  
 چو زوبین سر به سر در قصد خونریز  
 کمند آسا يكايك کردن آویز  
 همه سردار و آهن دل چو مغفر  
 همه رویین تن و رزمی چو بکتر  
 زره سان پشت یکدیگر به پیکار  
 نهاده روی بر دشمن سپر وار  
 به هنگام و غا در نعره چون نای  
 چو دایت سر فراز و پای بر جای

از عقب امرا روان شدند. چوهه سلطان، با فوجی از بهادران، چون قضای آسمانی و بلای ناکهانی، به اطراف دامغان محیط شدند و تقاره نواختند و صورن انداختند و < از > صدای کور که و برغو و غریو کوس و خروش نفیر زلزله در کوه و ولوله در گروه افتاد و از کثرت لشکر دشت و صحرا به تنگ آمد و از مشاهده این حالات، آتش در نهاد زینش افتاده دود حیرت بر سرش در آمده و پای قرارش از جای رفته و به مشقت بسیار خود را به درون حصار انداخت. امرا و ارکان دولت و عساکر مرینح صولت قلعه را مرکزوار در میان گرفتند. استاد شیخی توپچی با فوجی از تفنگچیان روملو بر درخت چناری که مشرف بود بر حصار سیه ساخته مخالفان را به تفنگ گرفتند. هر لحظه مهره تفنگ مرک آهنگ اخبار قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم<sup>۱</sup> به دل ایشان می رسانید و هر دم خطیب تیز زبان حسام شدید الانقام خطابه بلیغ یدر ککم الموت

ولو كنتم في بروج مشيده<sup>۱</sup> به گوش ایشان می خواند . [ هر چند ازبکان ، از بهر هزیمت بر عزیمت سفر مفر<sup>۲</sup> می جستند ، جز سقر نمی دیدند و به هر طرف که گوش می کشیدند [ جز صدای<sup>۳</sup> ] فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم<sup>۴</sup> نمی شنیدند ] و زینش گاه به گاه با [ جمعی از ]<sup>۵</sup> ازبکان گمراه از گوشه ای بیرون می ناخت و از بهادران خود تنی چند به کشتن می داد . هر چند چون غمزه<sup>۶</sup> خوبان تیغ می کشید ، چون سر زلف بتان شکسته و پیریشان می گردید و به هر طرف که روی می آورد ، راه خلاص مسدود می دید . فریاد این المفر از نهاد او بر آمد ، شبی ریسمانی بر میان بسته از قلعه فرود آمد [ که دستبردی نماید<sup>۷</sup> ] . غازیان اطلاع یافتند . وی را دستگیر کرده شعله حیاتش به آب تیغ - افشانی منطقی گردانیدند . سپاه نصرت شعار به یک حمله حصار را گرفته به دلیل قاطع و فرمان ساطع ، تیغ تیز فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم<sup>۸</sup> بر ایشان خواند و جمیع ازبکان را به قتل آوردند . چون خبر قتل زینش و توجه پادشاه رستم وش به عبید خان رسید .

## نظم

به تسخیر ملک خراسان رسید  
هوای سمرقند کرد ازهرات

چو خان را خبر شد که خاقان رسید  
هراسان از آن خیل رستم صفات

۱ - النساء ۸۰

۲ - س : مفر - م : مضر

۳ - س ندارد

۴ - سورة الملك ۲۸

۵ - م ندارد

۶ - سورة النساء ۹۷

خوف تمام بر ضمیر وی استیلا یافته از ظاهر هرات کوچ کرده بادل پر -  
 خون از جیحون عبور نموده دست در دامن سلاطین ماوراءالنهر زده استمداد<sup>۱</sup>  
 نمود و شاه دین پناه از دامغان روان شد. چون موضع کالپوش محل نزول سپاه  
 پرجوش و خروش گشت، خبر رسید که قنبر علی با فوجی از بکان در اسفرا این  
 نشسته است و ابواب ستم بر روی رعایای آن بلده گشاده. آن حضرت چوهه سلطان  
 و حمزه سلطان و حسین سلطان را با جمعی از غازیان به دفع ایشان نامزد فرمود  
 و قنبر علی چون از توجه امرا خبر یافت، مانند برق و باد، به جانب ماوراءالنهر  
 شتافت. امرای عالی شأن تا قصبه خبوشان با لشکری چون دریای جوشان، از  
 عقب ایشان رفتند و مراجعت کرده به اردو ملحق شدند و موکب ظفر انتساب چون  
 ماه و آفتاب منازل و مراحل طی می فرمود،

### نظم

همی رفت سلطان عاجز نواز      سلامت تر از کاروان حجاز  
 نجستند آن خیل انجم عدد      بجز همتی از رعیت مدد  
 و در مشهد مقدس نزول فرمودند. بعد از زیارت امام هشتم و قبله هفتم  
 امام رضا علیه الصلوة والسلام روانه جام شدند. رایات خورشید طلعت چون  
 سایه دولت بر خر کرد انداخت، در آن مقام قراولان عساکر ظفر فرجام آمده  
 معروض گردانیدند که خانان ازبک در این حوالی نزول کرده اند. آن حضرت  
 چهارده کس را از قورچیان به زبانگیری فرستاد [و از آن جانب چهار صد سوار  
 به همین کار آمده بودند. غازیان به ایشان دچار شده چند نفر دستگیر شدند.]  
 روز دیگر، شاه دین پناه الهه سلطان و ذوالقدر اوغلی عمه خان را فرستاد که  
 از دشمن خبر درست آورند. ایشان به خانان ازبک دوچار شده صرفه جنگ ندیده

۱ - س : استمداد مدد و کمک

۲ - م ندارد

مراجعت نمودند .

روز دیگر سلاطین ازبک در عقبه زیر آباد ، که مشرف بر اردوی گردون شکوه بود، فرود آمدند و از طرفین آتش افروختند و پاس داشتند . صبحی که از اثر توجّه نیر اعظم خیل حشم مواکب کواکب منهزم گشت . فضای جهان از ظلمت ظهور زنگی شب پاك گردید .

### نظم

سحر گاه کاین خسرو نیمروز  
چنان شعله شد آتشش را بلند  
به قصد سیاه شب دیو چهر  
شاه دین پناه ظل الله مغفر ظفر بر سر نهاده و مسلح و مکمل گشته .

### نظم

زره کرد پوشش خدیو جهان  
چو خور بر کمر تیغ آیین ظفر  
نی نیزه اش فتنه انگیز خسته  
بر باره تند خوی که در شب از خیل خیال رمیدی و در روز، از نسیم شمال  
جهیدی .

### شعر

فلک کرد خنکی به سان شهاب  
ز تیر نظر در روش تیزتر  
به رفتن چو ابر و به جستن چو برق  
چو وهم از همه سوی مطلق خرام  
سبق برده از آهوان در شتاب  
اگر می بر آن تند کلکون زدی  
جهانگیر چون پرتو آفتاب  
ز باد سحر که سحر خیزتر  
به یک دم ز غرب آمدی تا به شرق  
چو اندیشه در وقت رفتن تمام  
به گرمی چو آتش به نرمی چو آب  
زهرش جهت کام بیرون زدی